



# خار در پای کودک فرو کنید!

گفت و گو با دکتر افضل السادات حسینی

○ غلامرضا خراسانی - جعفر قربانی

اشاره: دکتر افضل السادات حسینی، رساله دکتری خود را در رشته علوم تربیتی، به موضوع «خلاقیت و شیوه‌های پرورش آن» اختصاص داده است. وی که استادیار و مدیر گروه علوم تربیتی دانشگاه یزد است، با تالیف دو کتاب و بیش از ۱۶ مقاله در زمینه‌های پژوهشی، به خصوص خلاقیت، کوشیده است تا موضوع خلاقیت را در مقام نظام آموزش و پرورش کشور وارد کند. وی از طریق توجیه و تعلیم مؤلفان و برنامه‌ریزان، اجرای کارگاه‌های آموزشی، سمینارها، تهیه و تالیف اسناد لازم، با سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش نیز همکاری می‌کند. در زمینه «ادبیات کودک و خلاقیت»، با دکتر حسینی، گفت و گویی انجام داده‌ایم که می‌خوانید.

○ اگر مایل باشید صحبت‌مان را از اهمیت مفهوم «تخیل» در پرورش استعداد های ذهنی کودکان که نزدیک‌ترین مفهوم به «خلاقیت» است، شروع کنیم. آیا درست است که تخیل را نیروی محرکه خلاقیت بدانیم؟  
تخیل یکی از اصلی‌ترین مؤلفه‌های ساختار ذهنی کودک است و هیچ شکی در اهمیت آن نیست. اما اگر آن را به تنهایی مورد توجه قرار دهیم و از ابعاد دیگر ذهن دور شویم، به نظر من راه به جایی نخواهیم برد. حال برای روشن شدن مطلب، به دو بعد اصلی خلاقیت اشاره مختصری می‌کنم. اول، بعد شناختی است که خود از مؤلفه‌هایی چون ابتکار، سیالیت، انعطاف‌پذیری و بسط تشکیل می‌شود و دوم، بعد عاطفی که متشکل از عواملی مانند تخیل، کنجکاوی، جالش با خطرها و ریسک‌پذیری است. به نظر اکثر صاحب‌نظران، خلاقیت محصول تعامل ۸ مؤلفه مذکور است. پس می‌شود گفت که تخیل از بعد عاطفی - شناختی، لازمه خلاقیت کودک است، ولی امکان دارد به همان نسبت، کودک‌ما، مثلاً ریسک‌پذیر نیز باشد. چرا که ما خواسته یا ناخواسته مشوق این بعد از ذهنیت او

هستیم. لذا بهتر است به ترکیب و شبکه درهم تنیده ۸ مؤلفه مزبور توجه داشته باشیم و خلاقیت را محصول این ترکیب بدانیم.

○ پس آیا تخیل به طور مجزا، به پرورش ویژه نیاز ندارد؟

نمی‌خواهم از حرف‌های من این نتیجه گرفته شود که تخیل اهمیت ویژه‌ای ندارد، بلکه می‌خواهم با اشاره به اجزای دیگر خلاقیت، نقش آنها را نیز متذکر شوم. به نحوی که اگر صحبت پرورش و ایجاد فضای مناسب برای بروز خلاقیت و مقدمات آن به میان می‌آید، این فضا سازی همه جانبه باشد. والا به هیچ وجه نمی‌توان نقش تخیل و سیالی یا ابتکار و کنجکاوی کودکان را در اختراعات و ابتکارات و کلیه اعمال خلاق دوره‌های سنی بعد، نادیده گرفت.

در این جا لازم می‌دانم به نکته بفرنج و تاسف‌آوری اشاره کنم که به وفور در خانواده‌ها مشاهده می‌شود و آن سرکوبی، بی توجهی یا تمسخر تخیلات بچه هاست. به نظر من، در مرتبه اول، باید خانواده‌ها را نسبت به این مسئله آگاه کرد تا تبلورات خودجوش و خودانگیخته تخیلات کودکان را با دیده تحقیر نگاه نکنند و در مرتبه دوم، حتی موجبات بالندگی و شکوفایی آن را نیز فراهم کنند.

○ من با اجازه شما، سؤال قبلم را با اندکی تفسیر دوباره می‌پرسم: چنان که می‌دانیم و شما نیز فرمودید همه کودکان از قدرت تخیل بهره‌مند هستند، اما تنها اندکی از آنان در دوره‌های بعدی زندگی، ابتکار و خلاقیت چشم‌گیری از خود نشان می‌دهند. شما این مسئله را چگونه توجیه می‌کنید؟

قبل از پاسخ به سؤال شما، لازم می‌دانم توضیحی در مورد مفهوم خلاقیت بدهم به نظر من نباید خلاقیت را تنها در اعمال خارق‌العاده و بزرگ، در سطح اختراعات دانشمندان و مبتکران علوم و فنون گوناگون جست و جو

کرد، بلکه هر کسی در هر سطحی می‌تواند خلاقیت داشته باشد. لذا بر همگانی بودن خلاقیت تکیه دارم. اما در جواب سؤال شما، باید بگویم اولاً از نقش پرورش همه جانبه قوای ذهنی نباید غافل شد و ثانیاً زمینه‌ها و شرایط بیرونی لازم برای ظهور خلاقیت نیز باید لحاظ شود و ثالثاً اگر منظور شما این است که بین تخیل معطوف به خلاقیت و تخیل بی‌حاصل، تفاوت اساسی و ماهوی وجود دارد، نظر من منفی است. چرا که لاقلاً در کودکان، نمی‌توان بین این دو بعد، تفاوتی قائل شد و می‌باید همه ابعاد ذهنی و تمام تحلیلات تخیل، با ارزش و جدی تلقی شود و از آن مهمتر، ظهور خلاقیت را منحصر به کودکان یا شخصیت‌های خاصی ندانیم.

○ پس، به نظر شما، هر گونه تبلور تخیل در کودک را باید به مثابه جرقه اولیه افکار و پندارهای جدی تر و روشن تر آینده دانست و از سرکوب کردن یا بی توجهی نسبت به آن جداً پرهیز کرد؟

بله، منظورم همین است. البته، باز یادآوری می‌کنم که نباید از کودک انتظارات دور از ذهن و نامتناسب داشت و منتظر اعمال خاصی از سوی وی شد.

○ یکی از شعب و شقوق تبلور تخیل در کودک، مسئله جاندارپنداری است. آیا ادبیاتی که جاندارپنداری کودکان را جدی گرفته و گاه از زبان کوه و دشت و دریا و یا اشیای گوناگون صحبت می‌کند، موجبات تثبیت توهمات کودکان را فراهم می‌آورد یا به عکس، ممکن است این روش، به معنای هم‌زمانی با کودک بوده، موجب ایجاد زمینه‌های بالندگی تخیل آنها گردد؟

خیر، اکیناً این نوع ادبیات و این سبک قصه‌پردازی نمی‌تواند منجر به تثبیت توهمات یا دور کردن کودک از واقعیت شود. چرا که به طور طبیعی، مفاهیم و حتی مفهوم جاندارپنداری، در ذهن کودک فرایند تحولی داشته، با گذر از یک مرحله به مرحله بعد، اساس دید کودک و ساخت‌های

در این جا لازم می‌دانم به نکته بغرنج و تاسف‌آوری اشاره کنم که به وفور در خانواده‌ها مشاهده می‌شود و آن سرکوبی، بی‌توجهی یا تمسخر تخیلات بچه هاست

نیاید خلاقیت را تنها در اعمال خارق‌العاده و بزرگی، در سطح اختراعات دانشمندان و مبتکران علوم و فنون گوناگون جست و جو کرد، بلکه هر کسی در هر سطحی می‌تواند خلاقیت داشته باشد

در کشورهای اروپایی از کودکان دبستانی و حتی راهنمایی، خواسته می‌شود که خود را جای اشیای متفاوت بگذارند و از زبان آنها سخن بگویند. این تمرین بسیار مفید، کارآمد و مؤثر است و به تقویت قدرت تخیل و وسعت دید کودک منجر می‌شود

ذهنی او تغییر می‌کند. بنابراین، آن چه ممکن است ایجاد مشکل کند، استفاده از زبان و مجموعه مفاهیمی بسیار بالاتر یا پایین‌تر از توان ذهنی کودک است.

برای روشن شدن بیشتر مطلب مناسب می‌بینم به فن سینکتیسی (Sinectise) یا بدیهه‌پردازی اشاره کنم. در این فن که در کشورهای اروپایی، توسط محققان برجسته به کار رفته و نتایج جالبی به دست آمده، از کودکان دبستانی و حتی راهنمایی، خواسته می‌شود که خود را جای اشیای متفاوت بگذارند و از زبان آنها سخن بگویند. این تمرین بسیار مفید، کارآمد و مؤثر است و به تقویت قدرت تخیل و وسعت دید کودک منجر می‌شود.

چنان که می‌بینیم نه تنها در سال‌های پیش دبستانی، بلکه تا سال‌ها بعد نیز این روش مثر ثمر است. محققان متذکر شده‌اند که با استفاده از این روش، توانسته‌اند داستان‌ها و قصه‌های زیبا و خلاق بیافرینند و آنها را در اختیار کودکان دیگر قرار دهند.

به نظر من، جای آن دارد که نویسندگان ادبیات کودک، از روش جاندارپنداری یا جان بخشی به موجودات بی‌جان، به طور جدی‌تر و با شاخ و برگ بیشتری استفاده کنند.

آیا این شیوه ادبی، ممکن است حتی به تسریع میان‌واگرایی این کودک و پشت‌سر گذاشتن دوره‌های خود میان‌بینی او کمک کند؟

بله، اشاره خوبی داشتید. البته، این تنها یک جنبه از فواید گوناگون این روش است.

چه خوب است نویسندگان ادبیات، در کتاب‌هایی که برای سطوح پایین‌تر سنی تهیه می‌کنند، مقدمه یا مؤخره‌ای خطاب به والدین بیاورند و در آن، به طرح سئوالاتی راجع به متن، فهم کلیت آن و یا حتی پیشنهادهایی برای دگرگون کردن قصه، عوض کردن نتیجه یا تغییر نام شخصیت‌ها و نیز کم و زیاد کردن عوامل دست‌اندر کار در حدوث یک اتفاق و ماجرا بپردازند

در قصه‌های مربوط به سطوح پایین سنی، بهتر است همیشه روزنه امید را باز بگذاریم

یکی از اصول پرورش خلاقیت، حساس کردن کودکان به محرک‌های محیطی است. نقش ادبیات را در این زمینه، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

درست است. محرک‌ها دو نوع هستند؛ یکی پدیده‌های فیزیکی چون ترکیبات شیمیایی مواد، رنگ‌های اجسام، سختی و نرمی اشیاء و خلاصه تضادها و تشابهات و تجانس‌ها آنها و دیگری پدیده‌های اجتماعی چون خانواده، دوستان، اجتماع و کلاً تعاملات انسانی. توجه‌دادن کودک به محرک‌ها، موجب کنجکاوی و توسعه اطلاعات و کشف روابط پیچیده و گوناگون میان اشیاء و اجسام گوناگون می‌شود. متأسفانه، این مسئله در کتاب‌های درسی، به اندازه کافی مورد توجه قرار نگرفته است. اگر چنان که برخی اعتقاد دارند، ادبیات کودک را مکمل و بر طرف‌کننده نواقص کتاب‌های درسی بدانیم، به طور قطع، ایجاد حساسیت به محرک‌ها جزء وظایف و رسالت‌های ادبیات کودک است. اما لازمه تحقق این امر، نگاه دوباره نویسندگان به محیط و پدیده‌های موجود است. به قول آن شاعر فقید «چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید» و آن گاه «جور دیگر دیدن» را به طور غیرمستقیم، به مخاطبان ادبیات آموزش داد.

یکی از موانع خلاقیت، «عادت کردن» است. چه رابطه‌ای بین این موضوع و صنعت ادبی آشنایی‌زدایی در ادبیات کودکان می‌بینید؟

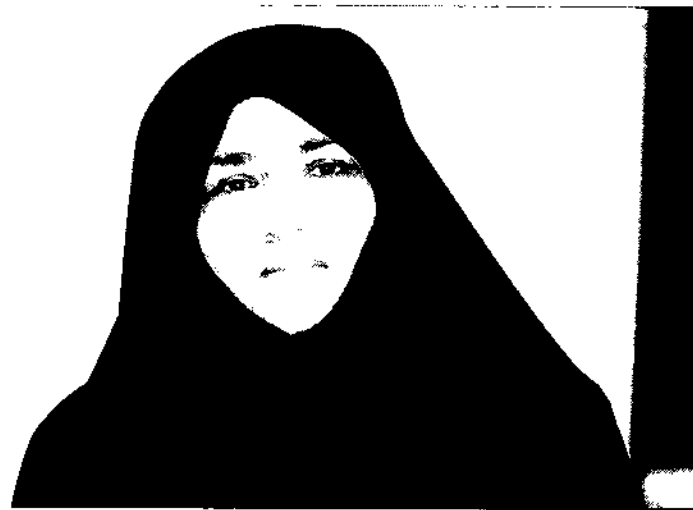
خلاقیت با مفهوم کلیدی «قالب‌شکنی» ارتباط تنگاتنگ دارد و چنان که پیداست، مفهوم قالب‌شکنی، دشمن هر گونه «عادت» و یک‌نواختی است. به نظر من، یکی از رسالت‌های جدی ادبیات کودک، شکستن قالب‌های روزمرگی است. قالب‌هایی که ساده‌ترین شکل نگاه یا رویکرد به پدیده هاست و قالب‌هایی که عامیانه‌ترین نوع تعامل با محیط پیرامون را اشاعه می‌دهند. ادبیات شاید بهترین عرصه‌ای باشد که به کودک، راه‌های دیگر، قالب‌های دیگر، ترکیب‌های بدیع و زندگی و تفکر خلاق را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، ادبیات می‌تواند برخلاف روال عادی زندگی، فرصت دیگرگونه اندیشیدن را برای کودک فراهم آورد. یکی از پیروان مبحث خلاقیت، «دوبونو» کتابی دارد تحت عنوان تفکر جانبی در مقابل تفکر عمودی. به نظر دوبونو، تفکر عمودی نحوه عادی و معمول نگاه ما به پدیده‌هاست، اما تفکر جانبی، جور دیگر دیدن، دوباره دیدن و برآشوبیدن عادات را پیشنهاد می‌کند. صنعت آشنای‌زدایی، چه در حد ایجاد یک ترکیب ادبی جدید و چه در حد آفریدن فضاها، کاراکترها و تعاملات بدیع،

به نظر من می‌تواند یکی از بهترین مصادیق قالب‌شکنی و توجه دادن کودکان به تغییر باشد.

آیا به نظر شما، کودک را باید از موضوعات تلخ و رنج‌آور زندگی کاملاً دور نگه داشت و مثلاً ادبیات کودک، باید بیشتر به مفاهیمی چون پیروزی، شجاعت و غلبه شخصیت‌های خوب بپردازد یا به لحاظ اصول پرورش خلاقیت، مفاهیمی چون شکست، ابهام و پیچیدگی نیز می‌توانند سازنده و کلامتیت باشند؟

تشویق شجاعت و شهامت و آفریدن قصه‌هایی که به این مضامین می‌پردازند، خیلی خوب است. اما من معتقدم هیچ اشکالی ندارد اگر در قصه‌ای آدم خوب و شجاعی شکست بخورد؛ اگر چنان که برخی اعتقاد دارند، ادبیات کودک را مکمل و بر طرف‌کننده نواقص کتاب‌های درسی بدانیم، به طور قطع، ایجاد حساسیت به محرک‌ها جزء وظایف و رسالت‌های ادبیات کودک است. اما لازمه تحقق این امر، نگاه دوباره نویسندگان به محیط و پدیده‌های موجود است؛ چرا که قرار نیست پدیده‌ها را به صورت سیاه یا سفید و یا کاملاً خوب یا کاملاً بد معرفی کنیم. این موضوع، نه به پیچیدگی ذهن کودک کمک می‌کند و نه از طرفی، با واقعیت‌ها سازگار است. آن چه اهمیت دارد و در اصول بهداشت روانی کودکان حائز اهمیت است، این است که نویسندگان و آفرینندگان ادبیات کودک، پدیده‌ها و شخصیت‌ها را همه جانبه معرفی کنند. شخصیت خوب و مثبتی ممکن است بارها و بارها شکست بخورد و یا در یک مسابقه از بین چند نفر، تنها یکی می‌تواند برنده شود و دیگران علی‌رغم تلاش و جدیتی که به خرج داده‌اند، به پیروزی دست نیابند. نکته‌ای که می‌خواهم بدان اشاره کنم، این است که در قصه‌های مربوط به سطوح پایین سنی، بهتر است همیشه روزنه امید را باز بگذاریم و حرکت‌ها و برنامه‌هایی را که شخصیت قصه برای آینده دارد، یادآور شویم. و برای مثال، می‌توان از واگویی‌های درونی که شخصیت قصه یا خودش دارد و تصمیم‌های تازه‌ای که گرفته، استفاده کرد. اتفاقاً همین خستگی‌ناپذیری و تلاش‌های جسمی و ذهنی، علی‌رغم شکست‌ها و ناکامی هاست که عمیق‌ترین درس‌های خلاقیت به شمار می‌آید. اما متأسفانه، در کتاب‌های قصه‌ای که تاکنون من برای فرزندم خریده‌ام، کمتر به این شکل عمل شده، در بیشتر قصه‌ها، ماجرا در پایان ختم به خیر می‌شود و کودکانی که کمی زنگ‌تر و باهوش‌ترند، دست نویسنده را خوانده و حتی پایان قصه را هم می‌توانند حدس بزنند.

بنابراین به نظر شما گاهی درهم تیدگی مواضع و



چقدر ضروری است که هنگام سخن گفتن از علم و پیشرفت علوم و اکتشافات، برای تحریک بیشتر ذهن کودکان، به جای تکیه روی یافته‌ها، به مسائل مجهول و نکات مبهم و نقص‌ها و کمبودهای علم و اندیشه بشری اشاره کنیم

به نظر تورنس «باید به کودکان یاد بدهیم که تفکرات و عقاید و پندارهای خلاق و غیرمعمول خود را ارزشمند بدانند»

کند. چرا که در این صورت، می‌تواند مانع بزرگی در راه اعتماد به نفس آنان باشد.

○ پس، شاید بهتر باشد که هنگام اشاره به زندگی آن بزرگان، کار را از وجوه مشترک آنان با زندگی کودک امروز شروع کنیم و در این زمینه، مخصوصاً نویسندگان ادبیات کودک، می‌توانند نقش مؤثر داشته، زمینه‌های هم‌ذات‌پنداری کودک با شخصیت‌های برجسته را ایجاد کنند. مثلاً آن چنان وانمود کنند که فلان مخترع، این کار را تا این مرحله پیش برد، اما او مطمئن بود که دیگران کار او را ادامه خواهند داد.

بله، حتی در تکمیل حرف شما می‌خواهم به یکی از اصول پرورش خلاقیت استناد کنم و آن، این است که چه خوب است و چقدر ضروری است که هنگام سخن گفتن از علم و پیشرفت علوم و اکتشافات، برای تحریک بیشتر ذهن کودکان، به جای تکیه روی یافته‌ها، به مسائل مجهول و نکات مبهم و نقص‌ها و کمبودهای علم و اندیشه بشری اشاره کنیم. این امر تنها در حد «وانمود کردن» نیست، بلکه حقیقتی است که از دل تاریخ علم و ابتکارات اندیشمندان برمی‌آید.

○ ببخشید خانم دکتر، در ادامه سؤال قبل، به نظر می‌آید برخی مواقع حتی بهتر باشد وجوه مشترک (اشتباهات مشترک آنها) را در نظر گرفت. مثلاً تمایل به انجام کارهای تازه و بعد شکست خوردن در آن کار جدید یا خستگی و کسالت از انجام امور تکراری و سرنوسیدن به قوانین و قیود خشک بزرگترها و معلمان یا داشتن افکار و تخیلات عجیب و نکوهش شدن از جانب دیگران؟

نظر جالبی است. موافقم و مانند سؤال قبل، در تأیید حرف شما به یکی دیگر از اصول پرورش خلاقیت اشاره می‌کنم. به نظر تورنس «باید به کودکان یاد بدهیم که تفکرات و عقاید و پندارهای خلاق و غیرمعمول خود را ارزشمند بدانند». یکی از روش‌های کمک به «خودباوری» کودکان، این است که عادت نوشتن و یادداشت کردن افکار و تخیلات را تشویق کنیم و مثلاً دفتر زیبایی به آنها هدیه کنیم که اختصاص به این کار بدهند. در مورد شکست‌ها و ناکامی‌ها نیز همان‌طور که گفتیم، مطلوب و مناسب است که الگوهایی را به کودک معرفی کنیم که در مقابل مشکلات و شکست‌ها سرفرو نمی‌آورند و پس از بارها و بارها تلاش، به شاهد مقصود می‌رسند. در این زمینه، بد نیست به مثالی اشاره کنم که چند روز پیش، هنگامی که کتابی را برای بصرم می‌خواندم، با آن مواجه شدم. در کتاب «فیل صورتی با خال‌های طلایی» که نسخه انگلیسی آن را از سال‌ها قبل در اختیار دارم، به کودکی برمی‌خوریم که در تلاش برای باز کردن قفل یک کمد سحرآمیز، کلیه کلیدهایی را که در دسترسش وجود دارد، امتحان می‌کند.

ایجاد ابهام، اشکالی به وجود نخواهد آورد؟

حتماً همین‌طور است. به اعتقاد من، لازم است که به بچه‌ها درگیر شدن با پیچیدگی را آموزش دهیم؛ چرا که این لازمه رشد است. نباید در کودک این تصور ایجاد شود که با یک شکست، همه چیز به آخر می‌رسد. نباید کودک در فضایی قرار بگیرد که همه چیز سهل و ساده، به دستش برسد و بین تمایل به یک چیز و رسیدن به آن، هیچ فاصله‌ای نبیند. حتی هنگام زمین‌خوردن کودک نباید به سرعت کمکش کرد، بلکه باید بگذاریم خودش با مشکل دست و پنجه نرم کند و کم‌کم از پس آن برآید. البته، همان‌طور که قبلاً اشاره کردم، حد و حدود و توان ذهنی و جسمی کودک را نیز باید در نظر گرفت.

○ از گفته‌های شما این گونه استنباط می‌شود که لااقل یک زمینه مشترک بین رسالت ادبیات کودک و بزرگسال وجود دارد و آن این که ادبیات باید بدون ترس، زمینه‌های چالش فکری مخاطبان را فراهم آورد و اصطلاحاً خار در پای آنان فرو کند؟

بله، دقیقاً منظورم همین است و حتی گاهی در صحبت با برخی دست‌اندرکاران امور کودک، خواه ادبیات یا تهیه‌کنندگان کتاب‌های درسی، تأکید کرده‌ام که با آگاهی کامل، در آثاری که برای کودکان تهیه می‌کنید، ابهام به وجود آورید و لقمه را آماده داخل دهان کودک نگذارید. این امر، برای پرورش استعدادهای ذهنی آنان بسیار حیاتی است. در این زمینه، هم چنان که شما اشاره فرمودید، «تورنس» محقق بزرگ خلاقیت در کودکان، به معلمان تأکید می‌کند که «خار در پای کودک کنید» زیرا مادامی که شرایط آماده باشد و کودک ناچار نشود، به ابتکار و خلاقیت دست نخواهد زد. برای شکوفایی خلاقیت، باید در پی ایجاد «علت» باشیم. اصولاً فکر کردن کار سختی است و آدمی تا مجبور نشود، به تفکر و خلاقیت، روی نخواهد آورد!

○ به نظر برخی صاحب‌نظران، آشنایی کودک با زندگی بزرگان علم و اندیشه و مخترعان و مبتکران و پرداختن همه جانبه به شکست‌ها و پیروزی‌های آنان، می‌تواند تأثیر به‌سزایی در ایجاد اعتماد به نفس کودک داشته باشد. به نظر شما این مسئله چه نقشی در شکوفایی خلاقیت کودک دارد؟ زندگی افراد بزرگ، سرشار از فراز و نشیب‌هاست.

پرداختن به این امور، می‌تواند درس‌های بسیار خوبی برای کودکان ما باشد. اما از یک مسئله نباید غافل شد و آن این که هنگام سخن گفتن از بزرگان یا قصه‌پردازی راجع به آنها، هرگز نباید به نحوی عمل کرد که زندگی و اعمال آن شخصیت‌ها برای کودک دور از دسترس و ایده‌آل جلوه

نه تنها مطالعه خلاق، بلکه گوش کردن خلاق و حتی حس کردن خلاق نیز قابل آموزش است و باید جدی گرفته شود

خانواده‌هایی که تمام خواسته‌های کودک را برآورده می‌کنند، جایی برای تفکر خلاق کودک و شکفته شدن استعدادهای ذهنی وی باقی نمی‌گذارند

هر چند هیچ کلیدی به قفل آن کمد نمی‌خورد. او از پا نمی‌نشیند و با استفاده از ابزارهای موجود و چند قطعه مفتول سیمی، کلیدی می‌سازد. ولی باز هم نتیجه نمی‌گیرد. او این کار را بارها و بارها انجام می‌دهد. تصویری که داخل کتاب مشاهده می‌کنیم، کودکی است که در کنار انبوهی از کلیدهای ساخته شده، نشسته و هم چنان مشغول ساختن نمونه‌ی بعدی است. این تصویر بدون توصیه مستقیم، مخاطب خود را به تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر وامی‌دارد و مفهوم شکست را به سخره می‌گیرد.

تا یادم نرفته می‌خواهم طرحی پیشنهاد کنم که به نظر من، اقدامی است در راه ارزیابی مقدار مشارکت و ارتباط کودک با ادبیات مخصوص به وی. از آنجایی که بسیاری از والدین، نگاهی به خود کتاب‌های کودکان نمی‌انفازند و راهی برای آگاهی از کم و کیف بهره‌وری و ارتباط کودک با کتاب ندارند، چه خوب است نویسندگان ادبیات، در کتاب‌هایی که برای سطوح پایین‌تر سنی تهیه می‌کنند، مقدمه یا مؤخره‌ای خطاب به والدین بیاورند و در آن، به طرح سئوالانی راجع به متن، فهم کلیت آن و یا حتی پیشنهادهایی برای دگرگون کردن قصه، عوض کردن نتیجه یا تغییر نام شخصیت‌ها و نیز کم و زیاد کردن عوامل دست‌اندر کار در حدوث یک اتفاق و ماجرا بپردازند. به گمان من، با این کار یا اقداماتی شبیه به این، می‌توان کودک را در آفرینش ادبیات سهیم کرد و از طریق آن، می‌توان فهمید که کودک تا چه اندازه با کتاب

اگر چنان که برخی اعتقاد دارند، ادبیات کودک را مکمل و بر طرف کننده نواقص کتاب‌های درسی بدانیم، به طور قطع، ایجاد حساسیت به محرک‌ها جزء وظایف و رسالت‌های ادبیات کودک است. اما لازمه تحقق این امر، نگاه دوباره نویسندگان به محیط و پدیده‌های موجود است



### هنگام سخن گفتن از بزرگان یا قصه پردازی راجع به آنها، هرگز نباید به نحوی عمل کرد که زندگی و اعمال آن شخصیت‌ها برای کودک دور از دسترس و ایده‌آل جلوه کند

پیچیده علمی خلاقند، ولی الزاماً مربیان خوبی برای آموزش خلاقیت نیستند! بنابراین، والدین گرامی توجه داشته باشند که یک کارگر یا کارمند عادی نیز می‌تواند کمر همت به پرورش خلاقیت در کودک خویش بسته، موفق هم بشود. من بر این مسئله خیلی امینوارم و برای قوت قلب بیشتر این گونه والدین، اصل عجیبی را که تحقیقات روان‌شناختی به آن رسیده، نقل می‌کنم: «فرد نابغه معمولاً والدین نابغه ندارد و خود نیز کمتر صاحب فرزندان نابغه می‌شود»

○ اخیراً در یک پایان نامه دانشگاهی، به مطلبی برخوردیم که خیلی برایم جالب بود. مطابق بررسی‌های آماری انجام شده بیشتر افراد خلاق، در خانواده‌هایی رشد کرده‌اند که از لحاظ مالی، در سطح بالایی نبوده‌اند. به عنوان آخرین سؤال، اگر ممکن است برای ما بگویید که این موضوع را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من تا به حال به چنین تحقیقی برخورد کرده‌ام، اما براساس شواهد و قرائنی که وجود دارد، به چند نکته اشاره می‌کنم. اولاً ظهور خلاقیت نیازمند وجود شرایطی است و یکی از آن شرایط «ضرورت» و «نیاز» است. بدین ترتیب، خانواده‌هایی که تمام خواسته‌های کودک را برآورده می‌کنند، جایی برای تفکر خلاق کودک و شکفته شدن استعدادهای ذهنی وی باقی نمی‌گذارند. برای مثال، اگر هر گونه اسباب‌بازی و وسیله تفریحی که بچه اراده کند، برایش تهیه شود، کمتر ممکن است به این فکر بیفتد که از بین وسایل و ابزارهای موجود و در دسترس، اسباب‌بازی جدیدی خودش درست کند. ثانیاً خیلی از مواقع، بیت معروف «دانش و خواسته‌ات نرگس و گل / که به یک جای نشکفتد به هم» درست از آب در می‌آید و خانواده‌هایی که مکتب مالی فوق‌العاده‌ای دارند، از لحاظ فرهنگی، چندان برجسته نیستند و والدین به دلیل مشغله زیاد، کار پرورش کودکان را به پرستار یا مهد کودک واگذار می‌کنند. در نتیجه، کودک را از بعد عاطفی، صدمه‌پذیر بار می‌آورند. ثالثاً فراموش نکنیم که وجود حداقل امنیت روانی و اقتصادی، جزء عوامل مهم و پایه و اساس ظهور خلاقیت است. چرا که اگر چالش‌ها و پستی بلندی‌های زندگی خانوادگی، از حد تحمل اعضای خانواده بیشتر شود، نتیجه معکوس خواهد بود و موجبات سرشکستگی کودکان را فراهم خواهد کرد.

○ متشکریم.

یعنی سال‌های پیش دبستانی نیز صادق است. مثلاً می‌توان هنگام قرائت قصه برای کودک، بین صفحات و سرفصل‌های مختلف، کمی مکث کرد و سؤال‌هایی راجع به حوادث داخل قصه پیش کشید. و یا از کودک خواست که اجزای گوناگون قصه را جابه‌جا کند و یا به جای نام قهرمان قصه، از اسم خود کودک استفاده کرد و بدین نحو، او را کاملاً در فضای قصه قرار داد. حتی می‌توان به کمک چند کودک، همان قصه را به صورت نمایش اجرا کرد و بعد در طول اجرای نمایش، از آنها خواست که برخی قسمت‌ها را به سلیقه خودشان عوض کنند. هم چنین، می‌توان از کودک خواست تا همه حوادث را به طور معکوس باز آفرینی کند.

نمونه جالبی که چندی پیش، توجه مرا در یک فروشگاه کتاب به خود جلب کرد، کتابی بود با عنوان «آرزوی فیل خاکستری» نوشته برونر ماری و ترجمه فرشته طائرپور. این کتاب با این که برای گروه سنی الف تهیه شده ولی مؤلف آن به طور ظریفی از شگردهای هدایت کودک به سوی «مطالعه خلاق» استفاده کرده است. کتاب، حاوی تصاویر حیوانات متفاوتی است و در کنار هر تصویر، عبارات کوتاهی خطاب به کودک وجود دارد. مثلاً در صفحه اول، در کنار تصویر یک فیل بزرگ خاکستری، آمده: «فیل خاکستری بزرگ و سنگین است. او دلش می‌خواهد حیوان دیگری باشد. اگر گفتی چه حیوانی؟» کودک با خواندن یا شنیدن این عبارت، به فکر فرو می‌رود. سپس با آزمون و خطا یا کمک بزرگسال، گوش فیل را حرکت می‌دهد. در این قسمت، مربع کوچکی به رنگ خاکستری وجود دارد که ابتدا به چشم نمی‌آید، ولی با حرکت آن، صفحه سفید کوچکی در زیر مربع خاکستری نمایان می‌شود که تصویر یک پرنده زرد در آن نقش بسته است. کنار پرنده کوچک نوشته شده: «فیل خاکستری دلش می‌خواهد یک پرنده زرد کوچک باشد که بتواند پرواز کند و آواز بخواند.» چنان که می‌بینیم، این کتاب چیزی بیشتر از روایت یک قصه برای کودک به ارمغان آورده است. اما متأسفانه، این نمونه‌ها بسیار اندک هستند و در اکثر کتاب‌های کودک موجود، هیچ گونه خلاقیتی به چشم نمی‌خورد.

به نظر من، والدین و مربیانی که اهمیت بحث خلاقیت را دریافته باشند، هر چند خودشان انسان‌های کاملاً خلاق نباشند، می‌توانند کودکان خلاق پرورش دهند. ای بسا اشخاصی که در امور شخصی و مسائل

درگیر شده یا اصلاً از لحاظ فرم و محتوا این کتاب مناسب او بود، یا خیر؟

○ می‌خواستیم نظراتان را راجع به قصه‌هایی که در آنها از لحاظ محتوا «سایه بزرگ‌ها» بر کل ماجرا غلبه دارد و از جنب و جوش‌ها، آزمون و خطاها و دخل و تصرف‌های استقلال طلبانه کودکان کمتر حرفی به میان می‌آید، بدانیم؟

اصلاً لازم نیست کودک در همه امور، وابسته به بزرگسال باشد و همه چیز را از آنها بپرسد. در این مورد، جای دیگری صحبتی داشتیم و در آن جا به یکی از دروس کتاب دینی سال دوم ابتدایی اشاره کردم که هر چند به قصد تعلیم یکی از آموزه‌های دینی و اخلاقی نوشته شده، ولی در عین حال، حاوی نکات ضدخلاقیت است. موضوع آن درس این بود که روزی تعدادی کودک با والدین‌شان به روستا می‌روند. والدین به آنها توصیه می‌کنند که دور نشوند و به تنهایی این طرف و آن طرف نروند. اما در طول قصه، می‌شود آن چه نباید بشود و بچه‌ها گم می‌شوند. آنها بسیار ناراحت و غمگین، کنار درختی روی زمین می‌نشینند و گریه و زاری سر می‌دهند تا این که پیرمردی می‌آید و آنها را به والدین‌شان می‌رساند. در انتهای قصه، پیرمرد می‌گوید که آنها باید از خدا شکر کنند! ببینید مفهوم سراسر گزاری از خدا را به چه نحو و در طی چه قصه‌ای مطرح کرده است!

در این جا به نظر بد نیست بین این قصه آموزشی و نکته‌ای که در قصه «فیل صورتی با خال‌های طلایی» بدان اشاره شد، مقایسه‌ای انجام دهیم تا مطلب را بهتر متوجه شویم و کارکردهای ظریف ادبیات را جدی‌تر بگیریم. ○ به نظر شما بحث «مطالعه خلاق» در سطح کودکان و مخصوصاً گروه‌های سنی الف و ب، می‌تواند کاربرد داشته باشد؟

نه تنها مطالعه خلاق، بلکه گوش کردن خلاق و حتی حس کردن خلاق نیز قابل آموزش است و باید جدی گرفته شود.

○ والدین چگونه می‌توانند کودکان خود را به طرف «مطالعه خلاق» هدایت کنند؟

وقتی ما از مطالعه خلاق صحبت می‌کنیم، منظور و هدف ما صرفاً بهبود توانایی‌های قرائت کودک نیست، بلکه مراد از این اصطلاح، فراتر بردن کودک از سطح خواننده صرف و ورود به عرصه تفکر و مشارکت در خلق اثر است. این مسئله حتی در سطح کودکان گروه الف،